

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

ا. م. شیری

۰۶ دسمبر ۲۰۱۲

تفرعن فرعون جدید مصر و قیام توده ئی علیه او

به گزارش خبرگزاریها، محمد مُرسی، رئیس جمهور مصر روز پنجشنبه ۲۲ نومبر ۲۰۱۲، با صدور اعلامیه قانون اساسی، قوانین، احکام و تصمیمات متخذ از طرف ریاست جمهوری را نهائی و قابل اجراء شمرد و هر گونه اعتراض به تصمیمات رئیس جمهور، توقف اجراء و یا لغو آنها از سوی هر ساختار قضائی را غیر مجاز اعلام کرد.

به دنبال صدور فرمان محمد مُرسی، مبنی بر افزایش نامحدود اختیارات رئیس جمهور، موج اعتراضات و ناآرامیها سراسر را مصر فراگرفت و مردم معترض در شهرهای مختلف این کشور، از جمله در قاهره، پایتخت، به خیابانها آمده، بار دیگر میدان «التحریر» را به زیر کنترل خود در آوردند. با این وصف، الان سؤال اصلی این است که آیا همه آنچه را که امروز در مصر در جریان است، اگر هم به عقب نشینی رئیس جمهور منجر گردد و یا حتی وقایع اتفاقیه قریب دو سال پیش در این کشور را که موجب به قدرت رسیدن اخوان المسلمین و در رأس آن، محمد مُرسی گردید، می توان انقلاب نامید؟ برای یافتن پاسخ این سؤال ضرورتاً کمی به عقب بر می گردیم.

شروع اعتراضات عمومی در تونس به دنبال خودسوزی یک جوان دستفروش ۲۶ ساله به نام محمد بوعزیزی در ۱۷ دسمبر سال ۲۰۱۰، در اعتراض به جمع کردن بساطش از سوی پولیس و برآمدهای مشابه این اعتراضات در شماری از کشورهای عربی خاورمیانه و شمال افریقا، از جمله، در مصر، یمن، بحرین، اردن و تا حدودی ضعیف تر در عربستان سعودی، الجزایر، عمان، مراکش و برخی دیگر، اغلب احزاب و سازمانها، تحلیلگران و کارشناسان سیاسی را به اشتباه فاحشی در ارزیابی های خود از وقایع و ناتوانی در شناسائی واقعیتها دچار ساخت که در نتیجه آن، عموماً «خیزشهای مردمی از پیش سازمانیافته» را با تأسی از تبلیغات امپریالیسم رسانه ئی، «بهار عربی» به مفهوم «انقلاب» نامیدند. در اینجا باز هم پرسش دیگری مطرح می شود و آن این که، علل اصلی این تعریف و تصور نادرست از حودث موسوم به «بهار عربی» کدامها بودند؟

در ارتباط با پاسخ سؤالات فوق، لازم به ذکر است که حضور رؤسای جمهور عمدتاً دست نشانده و تابع غرب برای مدتهای طولانی در رأس هرم قدرت (حسنی مبارک ۳۲ سال، زین العابدین بن علی ۲۳ سال، علی عبدالله صالح ۳۴ سال و ...) و بالاتر از آن، تبلیغات و فریبکاریهای گسترده امپریالیسم رسانه ئی، ناآگاهی به اوضاع سیاسی،

اجتماعی و اقتصادی این کشورها و عدم آشنائی حداقل با متدهای مداخلاتی، تأثیرگذاری و مهندسی روانشناسی اجتماعی توسط بنگاهها و نهادهای امنیتی- مطالعاتی ارتجاع امپریالیستی را می توان مهمترین عوامل این اشتباه فاحش در ارزیابیها دانست.

واقعیت این است که در کشورهای تونس، مصر، یمن و آشکارتر از آنها، در جماهیر لیبیا نه انقلابی رخ داد و نه آنچه که به نام اعتراض عمومی معرفی شدند، حرکت خودجوش مردمی منتج به انقلاب بودند. تنها افراد عامی و ناآگاه و یا کسانی که واقعیتها را آگاهانه کتمان می کنند، می توانند از «جنبش مردمی خودجوش» در دنیای عرب صحبت کنند. اما اصل ماجرا از این قرار است که کشورهای خاورمیانه به عنوان عمده ترین منبع مواد مولد انرژی جهان، همواره در کانون توجه امپریالیسم و استعمارگران غرب بوده و تنظیم کنندگان ستراتیژی استعماری امپریالیسم آگاهی کامل داشته و دارند که در نتیجه حاکمیت رژیمهای دیکتاتوری دست نشانده و مطیع اربابان خود خوانده جهان برای مدتهای طولانی در تمامی این قبیل کشورها از یک سو و از سوی دیگر، عقب ماندگی های عمیق اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، علمی، تکنولوژی و حتی فرهنگی مزمن به اضافه فقر و فاقه و فلاکت فراگیر در جامعه، ادامه زندگی عامه مردم را در شرایط بحران سرمایه داری هر چه سخت تر کرده، مهلت استفاده از رژیمهای انتصابی غرب منقضی شده و نتیجه همه این عوامل، برآمد یکسری جنبشهای توده ئی غیرقابل کنترل اجتناب ناپذیر خواهد بود. این همان واقعیتی است که به هیچوجه نمی توانست از دید بنیادها و نهادهای امنیتی- مطالعاتی غرب که غالباً با استفاده منظم از پژوهشگران، محققان، خبرنگاران، جهانگردان و حتی مأموران امنیتی رسمی و غیررسمی، همیشه اوضاع جوامع پیرامونی را زیر نظر دارند، پنهان بماند.

با حرکت از همین مبدا، نهاد و بنیادهای امنیتی- پژوهشی و سازمانهای ظاهراً غیردولتی غرب، از جمله آخریها، نهادهائی از قبیل بنیاد بروکینگز، «خانه آزادی»، «جامعه باز» و سایرین که اساساً ستراتیژی امپریالیسم جهانی را تدوین و تنظیم می کنند، به منظور جلوگیری از وقوع انفجارات توده ئی، به فکر کاربست متدها و روشهای محیلانه تری برای انجام تغییرات در شکل بدون دست زدن به محتوا و حفظ وضع موجود در کشورهای پیرامونی و همچنین، در کشورهای «نامطلوب» مثل لیبیا، ایران، سوریه، جمهوری بلاروس و غیره افتاده، توجه خود را روی تدوین جزئیات متدهای انجام «انقلابات رنگی» و «جنگهای نیابتی» با بهره گیری از تروریسم بین الملل متمرکز کردند. این متدها، به ویژه پس از رسوائی لشکرکشی امپریالیستی به کشورهای یوگسلاوی، افغانستان و عراق و اشغال نظامی آنها در افکار عمومی جهان، اهمیت خاصی کسب کردند. البته، نباید این واقعیت را نیز از نظر دور داشت که کاربست به ویژه، متد «انقلاب رنگی» در اتحاد شوروی و کشورهای اروپای شرقی در دو دهه آخر قرن گذشته میلادی، کارائی و تأثیرگذاری خود را به خوبی به اثبات رسانده بود.

یکی از اجزای اصلی و اساسی این متدهای ریاکارانه غرب، انتخاب یک یا چند مقام دولتی از یک کشور و تمرکز روی دیو و هیولاسازی آنها به کمک امپریالیسم رسانه ئی است. تبلیغات و فضا سازی پیرامون «دیکتاتوری» سلابدان میلوشوویچ و صدام حسین، در سالها و ماههای قبل از حمله نظامی به کشورهای یوگسلاوی و عراق، تأکید مکرر بر «دیکتاتوری» و «دیوانگی» معمر قذافی، قبل از حمله تروریستی- استعماری به لیبیا، معرفی الکساندر لوکاشنکو، رئیس جمهور بلاروس به عنوان «آخرین دیکتاتور اروپا»، تمرکز و تبلیغات وسیع پیرامون «دیکتاتوری» سید علی خامنه ای و محمود احمدی نژاد، قبل و پس از انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری و حمایت همه جانبه از «انقلاب» بی سرانجام «سبز» در ایران که حتی رضا پهلوی نیز کراوات سبز به گردنش آویخت، و بعدها، پس از علنی تر شدن اختلافات درون هیأت حاکمه ایران، ارائه تصویر هیولائی از محمود احمدی

نژاد، جنگ روانی گسترده به اضافه هیاهوی گوشخراش پیرامون «دیکتاتوری» بشار اسد، رئیس جمهور سوریه، از جمله گواهان حی و حاضر این مدعا هستند.

در اینجا، به منظور تشریح چگونگی انجام «انقلابات رنگی» در کشورهای تحت حاکمیت رژیمهای انتصابی غرب و همچنین، متد «جنگهای نیابتی» با استفاده از تروریسم بین الملل در کشورهای دارای رژیمهای «سرکش» و مخالف جهانی سازی امپریالیستی، اشاره اجمالی به تحریف حقایق، فضا سازی و تغییر رژیمهای مصر و لیبیا به مثابه دو نمونه عینی از نتیجه کاربست این متدهای امپریالیسم جهانی ضروری به نظر می رسد.

از اوایل دهه اول قرن بیست و یکم، جهان شاهد یکسری جنگهای روانی تحت عنوان «انقلابهای رنگی» از بلغراد تا بیشکک، از کیف تا تفلیس و از کیشینوف تا قاهره بود که «بهار عربی» به طور کلی و «جنگ نیابتی» با پشتیبانی هوایی در لیبیا بالاخص، بخشهایی از آنها بودند.

از سالها پیش، اوضاع منطقه شمال افریقا و خاورمیانه در سمت اجرای یک سناریوی تکراری، شامل آموزش و تأمین بودجه اپوزیسیون، اعمال تحریمها اقتصادی، آماده سازی افکار عمومی با کمک امپریالیسم رسانه ئی و اطلاع رسانی یک جانبه در باره «مستبدان» و توحش رژیم آنها، تحریکات، شایعه پراکنی و دیگر اقدامات مشابه آنها حرکت می کرد.

پیدایش و فعالیت اپوزیسیون فیسبوکی «۶ اپریل» در مصر و تبلیغ و بزرگنمایی آن از سوی منابع اطلاع رسانی جهانی، پیش از همه، از طرف تولید و توزیع کنندگان فناوری اطلاعات با حمایت مالی بنیاد فورد، امروز دیگر بر کمتر کسی پوشیده مانده است.

پس از حوادث یازده سپتمبر، واشینگتن منابع مالی هنگفتی را بسیج کرد و برای «پیشبرد دموکراسی» و تشکیل «انجمنهای مدنی» طرفدار امریکا در کشورهای عربی، بیش از ۳۵۰ برنامه جدید در حوزه های آموزشی، فرهنگی و اطلاع رسانی تدوین و تنظیم کرد. همه برنامه ها در طرح بزرگ وزارت خارجه امریکا تحت عنوان «ابتکار حمایت از همکاری در خاورمیانه» گنجانده شد. در سال ۲۰۰۲ هدف این طرح با وضوح کامل مشخص گردید. برقراری دموکراسی در کشورهایی مثل الجزایر، بحرین، مصر، اردن، کویت، لبنان، مراکش، عمان، قطر، عربستان سعودی، تونس، امارات متحده عربی، در اراضی فلسطین، ایران، عراق و لیبیا به عنوان هدف این طرح تعیین گردید.

برای اجرای این طرحها، ابداعات اصولاً جدیدی مورد آزمایش قرار گرفتند. ایالات متحده امریکا مخاطبان برنامه های آموزشی را تغییر داد. حالا دیگر ایالات متحده امریکا به جای آموزش نخبگان دولتی، نظامیان و روشنفکران مخالف دولت، آموزش جوانان تا ۲۵ سال و زنان وابسته به اقشار فرودست و محروم جامعه را در برنامه خود گنجانیده است. افزون بر آن، وزارت خارجه امریکا تاکتیک اعمال نفوذ خود در این منطقه را تغییر داد و به جای حمایت از رژیمهای سیاسی و ارتش وابسته، واشینگتن به تشکیل احزاب جایگزین، سازمانهای مدنی و تغییر سیستم آموزشی روی آورد.

در نتیجه، شمار جمعیت عربی آموزش دیده، چه در امریکا و چه در وطن زادگاه خود، به میزان قابل توجهی افزایش یافت. اگر در پایان سال ۲۰۰۰ میلادی یک هزار نفر به برنامه آموزشی امریکا جلب شدند، این میزان در فاصله سالهای ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۹ به صدها هزار نفر افزایش یافت. به عنوان مثال، اگر در سال ۱۹۹۸ از مصر فقط در حدود ۳۳۰۰ نفر برای آموزش برنامه توسعه دموکراسی به ایالات متحده امریکا دعوت شدند، این رقم در سال ۲۰۰۷ به ۴۷۳۰۰ نفر و در سال ۲۰۰۸ به ۱۴۸۷۰۰ نفر افزایش یافت.

ایالات متحده آمریکا توانست جوانان وابسته به اقشار غیرمرفه جامعه و محروم شده از امکان تحصیل را «بسیج نماید». این گروه‌های متشکل از افراد جوان، به اصطلاح جوانان محروم یا در معرض خطر، از شانس بزرگی برای جذب شدن به گروه‌های تروریستی برخوردار بودند. این جوانان در جریان آموزش در مدارس ویژه بنیانهایی دموکراسی و جامعه مدنی، تکنیک‌های سیاسی و اساس‌های جنبش اعتراضی را نیز فراگرفتند، به گروه‌های ضربت «اصلاحات دموکراتیک» تبدیل شدند و به انتظار ساعت موعود نشستند.

به موازات این، دولت آمریکا یکسری کامل برنامه‌های اطلاع رسانی را تنظیم کرد. در فاصله سالهای ۲۰۰۲-۲۰۰۴، دهها فرستنده رادیویی و تلویزیونی راه اندازی کرد. کانال‌های «ساوا»، «فردا»، «عراق آزاد»، «صدای آمریکا به زبان کردی»، «شبکه خبری فارسی» و برخی دیگر، مشهورترین آنها هستند. اکثریت آنها، همچنان که از نامشان پیداست، در کشورهای خاورمیانه راه اندازی شدند. بزرگترین آنها کانال‌های تلویزیونی «الحرة» و «الجزیره» هستند که همه کشورهای شمال آفریقا و خاورمیانه را در زیر پوشش خود دارند.

بر اساس سیاست‌های مداخله گرانه امپریالیسم، به ویژه امپریالیسم آمریکا، توجه خاصی برای آماده سازی وبلاگ نویسان فعال در مصر و دیگر کشورها مبذول گردید. در مصر به موازات جنبش فیسبوکی «۶ اپریل»، یک تشکیلات دیگر، تحت نام «اتحادیه جنبش جوانان»، با حمایت مالی وزارت خارجه آمریکا برای آماده سازی مخالفان سرهمبندی شد که در کار تنظیم سناریوی انجام «انقلاب رنگی» و آماده سازی هسته مخالفان، بلاواسطه شرکت کرد. با این وجود، روند حوادث مصر باب میل واشینگتن پیش نرفت و به خاطر حضور گسترده مردم در «میدان»، احتمال خروج اعتراضات از زیر کنترل، هر لحظه افزایش می یافت. درست در همین شرایط تعیین کننده بود که ۲۳ جنوری سال ۲۰۱۱، باراک اوباما، رئیس جمهور آمریکا، ضمن اظهار نگرانی از روند حوادث مصر گفت: «من امیدوارم ارتش مصر بتواند اوضاع این کشور را هر چه زودتر کنترل کند...». این اظهارات اوباما در واقع به معنی صدور فرمان کودتای نظامی در مصر بود و بهد دنبال همین فرمان، روز ۲۵ جنوری همان سال، ارتش مصر حسنی مبارک را از مقام ریاست جمهوری خلع و یک شورای نظامی به ریاست ژنرال محمد حسین طنطاوی را به مسند قدرت سیاسی نشاند. حاکمیت ژنرال‌های کودتایی در مدت تقریباً ۸ ماه زمینه به قدرت رساندن اخوان المسلمین را فراهم ساخت و جریان اخوان المسلمین نیز با رونق برداری از حزب «عدالت و توسعه» ترکیه، حزب «آزادی و عدالت» مصر را تشکیل داد و در مبارزه انتخاباتی، محمد مرسى نماینده آن را با تفاوت رأی بسیار ناچیزی در مقابل احمد شفیق، نخست وزیر حسنی مبارک به پیروزی رساند.

در رابطه با جریان اخوان المسلمین در کشورهای مسلمان، ناگفته نماند که این جریان، برای اولین بار در سال ۱۹۲۸، از سوی انجمن صهیونیستی انگلیس، به دست حسن البنا در مصر بنیانگذاری شد و بعدها شعب خود را تحت عناوین مختلف در بسیاری از کشورهای با جمعیت مسلمان، تأسیس کرد.

مداخله امپریالیسم در کشورهای «نامطلوب» همانطور که حوادث اشغال نظامی یوگسلاوی، عراق و به ویژه لیبیا نشان می دهند، با کشورهای تیول خصوصی امپریالیسم متفاوت هستند. نمونه مداخله در لیبیا در میان آنها، بسیار جالب توجه است. در این مورد لازم به یادآوری است که در پی وقوع اعتراضات کنترل شده در کشورهای تونس، مصر و یمن، قبل از این که کمترین حرکت اعتراضی در لیبیا به وقوع بپیوندد، امپریالیست‌های غرب، با استفاده از موقعیت پیش آمده، مزدوران القاعده و ارتش‌های خصوصی حاضر در پایگاه‌های آموزشی واقع در شرق این کشور را که در زیر فشارهای کمرشکن به رژیم حاکم لیبیا تحمیل کرده بودند، با سلاح و تجهیزات نظامی پیشرفته به سوی بنغازی، دومین شهر بزرگ این کشور، حرکت داده و به موازات آن، ضمن پخش صحنه

های شبیه سازی شده اعتراضات عمومی به واسطه امپریالیسم رسانه ئی، دولت این کشور و قبل از همه سرهنگ قذافی «دیوانه» را به بمباران معترضان متهم ساختند. این همان ادعای اولیه غرب بود که نه در جریان بمبارانهای جنون آمیز کشور و مردم لیبیا و نه پس از آن، حتی نتوانستند یک نمونه نشان دهند.

اشغال بنغازی موجب شروع اعتراضات گسترده توده ئی علیه مداخله خارجی در لیبیا گردید و امپریالیستهای متجاوز با تحریف همین تجمعات اعتراضی، از شورای امنیت سازمان ملل متحد مجوز مداخله نظامی در لیبیا را گرفته، به بمباران ویرانگرانه این کشور و مجازات جمعی همان معترضان به مداخله خارجی در کشورشان دست زدند.

نتیجه مداخله نظامی غرب در لیبیا هیچ چیز دیگری نبود جز ویرانی کامل این کشور، حذف و لغو تمامی امتیازات اجتماعی- رفاهی عامه مردم، تشکیل بیش از ۶۰۰ گروه و دسته بندی مسلح و دهها حزب و سازمان به اصطلاح سیاسی، سپردن قدرت سیاسی کشور به دست دولت تروریستی القاعده که هیچ گاه قادر به اداره و کنترل این کشور استعمارزده نبوده و نیست. همین مدت تبهکارانه، گرچه از ۲۰ ماه پیش در سوریه نیز به اجرا گذاشته شد، ولی در اثر هوشیاری دولت و مردم سوریه و همچنین، به سبب حمایت کشورهای روسیه و چین در مجامع بین المللی، با وجود این که، کشتار مردم و ویرانی کشور به دست تروریسم بین المللی به فرماندهی ایالات متحده امریکا، به مراتب شدیدتر از یوگسلاوی، عراق و افغانستان ادامه دارد، هنوز به نتیجه دلخواه غرب منجر نشده است.

امروز دیگر این یک واقعیت آشکار است که لیبیای ویرانه به عنوان یکی از نتایج مدت «جنگهای نیابتی» غرب، اکنون درگیر یک جنگ داخلی تمام عیار است و کشور مصر نیز در اثر سیاستهای تبهکارانه امپریالیسم غرب، به ویژه امریکا و فرمان تفرعنانه محمد مرسى، در آستانه یک جنگ داخلی قرار گرفته است. با این اوصاف، این سؤال اساسی را باید پاسخ داد که آیا امپریالیستهای امریکا و اروپا از همان ابتدای مداخله در امور این کشورها نمی فهمیدند که با چنین تمهیداتی نمی توان مردم هیچ کشوری را برای همیشه با حلوائ «دمکراسی» فریب داد و جلوی انفجارات توده ئی را گرفت؟

پاسخ روشن سؤال فوق این است: اگر باور کنیم که هدف امپریالیستها از دخالت نامشروع در امور کشورها برقراری دمکراسی می باشد، طبعاً باید بپذیریم مثلاً، در مدت بیش از ۴۰ سال بعد از مرگ جمال عبدالناصر که مصر به تیول خصوصی امپریالیسم امریکا تبدیل گردید، می بایست در این کشور دمکراسی برقرار می کردند. اما بدیهی است که چنین نشد. بنابراین، واقعتهای مداخلات امپریالیسم جهانی در کشورهای مختلف، خلاف ادعاهای آنها را نشان می دهند و ثابت می کنند که امپریالیستهای غرب، و در رأس آنها، امپریالیسم امریکا، اتفاقاً، آگاهانه و با وقوف کامل بر پیامدها و نتایج فاجعه بار اقدامات مداخله گرانه خود، به استفاده از چنین متدهای خرابکارانه ای دست می زنند. زیرا، هدف آنها چیزی نیست جز ویرانی زیرساختهای کشورهای اشغالی و مستعمرات، ایجاد بی ثباتی و هرج و مرج دائمی در آنها و به تبع آن، حفظ حضور و تأمین منافع نامشروع خود در چنین شرایط غیر قابل کنترل برای دولتهای حاکم. به عبارت ساده تر، آنها در آب گل آلود، ماهیهای بیشتر و بهتری می گیرند.

۱۵ آذر - قوس ۱۳۹۱